

ننه ی خوب و مهربان

وقت خوابیدن بود. یاشار به ننه اش گفت: ننه، می توانی فردا ظهر در خانه باشی؟

ننه اش گفت: کاری با من داری؟

یاشار گفت: آری، ظهری بهت می گویم. درباره ی مسافرتم است.

ننه اش گفت: خیلی خوب، ظهر به خانه برمی گردم.

ننه از کار پسرش سر در نمی آورد. راستش، موضوع مسافرت را هم فراموش

کرده بود و بعد یادش آمد. اما می دانست که یاشار پسر خوبی است و کار بدی نخواهد

کرد. او را خیلی دوست داشت. روزها که به رخت شویی می رفت، فکرش پیش یاشار

می ماند. گاه می شد که خودش گرسنه می ماند، اما برای او لباس و مداد و کاغذ

می خرید. ننه ی مهربان و خوبی بود. یاشار هم برای هر کار کوچکی او را گول

نمی زد، اذیت نمی کرد.

منبع: قصه های صمد بهرنگی: کتاب اول جلد اول مجموعه قصه ها

(ناشر: کتاب ارزان ۱۹۹۸) چاپ اول

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴